



بابا سگسها

طی چند روز گذشته، تعدادی از خوانندگان محترم این وبلاگ پرسش‌هایی را مطرح کرده بودند که بهتر است هم امروز به تمامی آن‌ها پاسخ دهیم. از آنجا که به دلیل اعمال سانسور و مسائلی که ایجاد خواهد شد، «کامنت‌ها» را چاپ نمی‌کنیم، جهت پاسخگویی بالاجبار می‌باید یک وبلاگ را به اینکار اختصاص داد.





کامنت‌ها را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد. گروهی شامل برخورد ما با مصاحبه جدید رضا پهلوی می‌شود. کامنت‌های دیگر از کاهش پست‌های هفتگی گلایه دارند، و گروهی نیز به عدم واکنش ما به عکس‌های گلشیفته فراهانی، مسئله «اینترنت ملی» و محدودیت‌های احتمالی آن اختصاص یافته.



در دیدگاه‌های اجتماعی‌اش برای اعمال سانسور، «نیک و بد» نیز قائل می‌شود؟

خلاصه بگوئیم، این عکس‌ها اگر خودشان آنقدرها از نظر «پدیده‌شناسی» حائز اهمیت نبودند، واکنشی که خصوصاً برخی «طرفداران» فرضی نشان دادند، به صراحت عمق عقب‌افتادگی فرهنگی در جامعه ایران را آشکار کرد و به این واقعیت تلخ پی بردیم که این عقب ماندگی به ویژه نزد آنان که خود را اهل قلم، و «فضل» و «کرامت» و ... به شمار می‌آورند به مراتب عمیق‌تر از آن است که برخی می‌پنداشتند. می‌دانیم که آخوند و بچه‌آخوند مبلغان نگرشی قرون‌وسطائی هستند؛ خودشان نیز این را می‌دانند، و به دلائلی که در حال حاضر امکان بررسی‌شان را نداریم، اینان به نگرش پوسیده خود می‌بالند! ولی آن‌ها که به دلیل «هنری» بودن و «نقش‌بازی» کردن خانم فراهانی از این عکس‌ها «حمایت» به عمل آورده‌اند، و در مسیر حمایت‌شان هیچ سخنی از «انتخاب آزاد انسان» نگفته‌اند، نه تنها خود به زنجیر قرون‌وسطی فروافتاده و گرفتارند، که حتی در حد آخوند نیز قادر نیستند خاستگاه «نظری» و اجتماعی‌شان را به صراحت ببینند. به عبارت ساده‌تر، اینان آخوندهائی هستند که به تراخم مزمن دچار شده‌اند! تراخمی «توهم‌زا» که به حضرات چنین باورانده که نگرش پدرسالارانه ویژه‌شان خیلی هم خوب و دمکراتیک و «آزادیخواهانه» است! زنده‌یاد هدایت اگر هنوز در قید حیات می‌بود، مسلماً اینان را خاله‌شلخته و باباشمل می‌خواند، ولی ما این نواغ را آخوندهای کوری می‌دانیم که به طور غیرمستقیم مبلغ سانسور و شستشوی مغزی انسان‌ها می‌شوند! جالب اینکه مبتلایان به تراخم «توهم‌زا» از «بار» واقعی رفتار و کردارشان غافل‌اند. مگر اینکه بتوانند با استدلال منطقی «ثابت» کنند که اگر فردی - زن یا مرد - می‌خواهد عکس برهنه خود را منتشر کند، حتماً می‌باید این عکس‌ها سیاه و سفید و هنری نیز باشد. و اگر این شرایط مهیا نگردد، اربابان «عدالت‌خواه» به خود حق می‌دهند از

پس نخست بپردازیم به کامنت‌هایی که با سرعت بیشتری می‌توان به آن‌ها پاسخ داد. در مورد عکس‌هایی که اخیراً از خانم فراهانی روی خطوط اینترنت قرار گرفته، نویسنده این وبلاگ مطلبی نوشت، چرا که «توضیح» را وارد نمی‌دانست. اصولاً دلیلی برای ارائه توضیحات در میان نبود. به طور خلاصه بگوئیم، این مطلب اصلاً به ما مربوط نمی‌شد. بنده در این میانه نه عکاس بودم، نه مدل عکاسی و نه ناشر عکس‌ها! البته این «حق» را نه تنها برای خانم فراهانی که برای هر فرد دیگری قائل‌ام که به شیوه خود با جامعه‌اش «ارتباط» مسالمت‌آمیز برقرار کند. این انتخابی است شخصی که نمی‌تواند «برداری ارزشی» تحلیل شود. به هر تقدیر ایشان اگر با چادرسیا و چاقچور، به شیوه زنان حرم ناصرالدین شاه نیز عکس می‌گرفتند، مسلم بدانیم که این عکس‌ها به مذاق برخی «خوش» می‌آمد و به مذاق برخی دیگر «تلخ!» و «سلیق» این و آن به عقیده ما اصولاً نمی‌تواند ملاک قرار گیرد. در جامعه‌ای که کم نیستند «مبلغان» جدی و یقه دریده دمکراسی و سوسیالیسم علمی و عملی و لیبرالیسم و منطق و فلسفه و غیره، می‌باید «منطقاً» خلق‌الله به مرحله‌ای از رشد اجتماعی رسیده باشند که «انتخاب آزاد انسان‌ها» را به رسمیت بشناسند. اگر به چنین مرحله‌ای نرسیده‌ایم، بهتر است قمیزهای «خررنگ‌کن» را هم کنار گذاشته، بپذیریم که علیرغم ظاهر غلط‌اندازمان تفاوت چندانی با لات‌ولوت‌های حوزه و بازار نداریم.

ولی در این میانه توضیحی مکمل لازم می‌آید. شاهد بودیم که برخی هنرمندان، نویسندگان و ... در مسیر به اصطلاح «حمایت» از خانم فراهانی مطالبی آورده‌اند که عملاً حکایت «تف سر بالا» را پیدا کرد. هر چند نام این افراد را نمی‌آوریم، در اینمورد می‌باید بحث کرد و تحلیل ارائه داد. چرا که مسئله مبتلا به جامعه و نگرش اجتماعی می‌شود، در نتیجه، تحلیل نیز جدی است و بی‌رودر بایستی. ما نمی‌توانیم بپذیریم که افرادی تحت عنوان نویسنده و هنرمند و ... با بیان اینکه این عکس‌ها صرفاً هنری است؛ سیاه و سفید است، و یا اینکه ایشان فقط «نقش» بازی کرده‌اند، بخواهند نگرش پدرسالارانه ویژه خود را تحت عنوان «طرفداری از دمکراسی» به جامعه و مخاطب‌شان «حقنه» کنند.

از این نویسندگان و هنرمندان می‌پرسیم، اگر فراهانی عکس‌های «غیرهنری» گرفته بود، و این عکس‌ها رنگی می‌بود، و یا صرفاً جهت ارائه یک تصویر صددرصد «سکسی» برداشته شده بود، و هیچ ملاحظه هنری هم در میان نمی‌بود، چه نظری داشتید؟ «محکوم» می‌کردید؟ و اگر محکوم می‌کردید، به چه حقی فردی که خود را هنرمند و نویسنده و شاعر و صاحب‌نظر معرفی می‌کند،



چاپ عکس‌ها انتقاد کنند! ولی در کاسه «عدالت‌خواهان» چنین «استدلالی» نبوده و نیست، در نتیجه می‌باید حضورشان بگوئیم که جفنگ‌بافی کرده‌اند، نظرات گران‌قدرشان بی‌مورد و بی‌پایه است، و در مسیر سانسور گام برمی‌دارند.

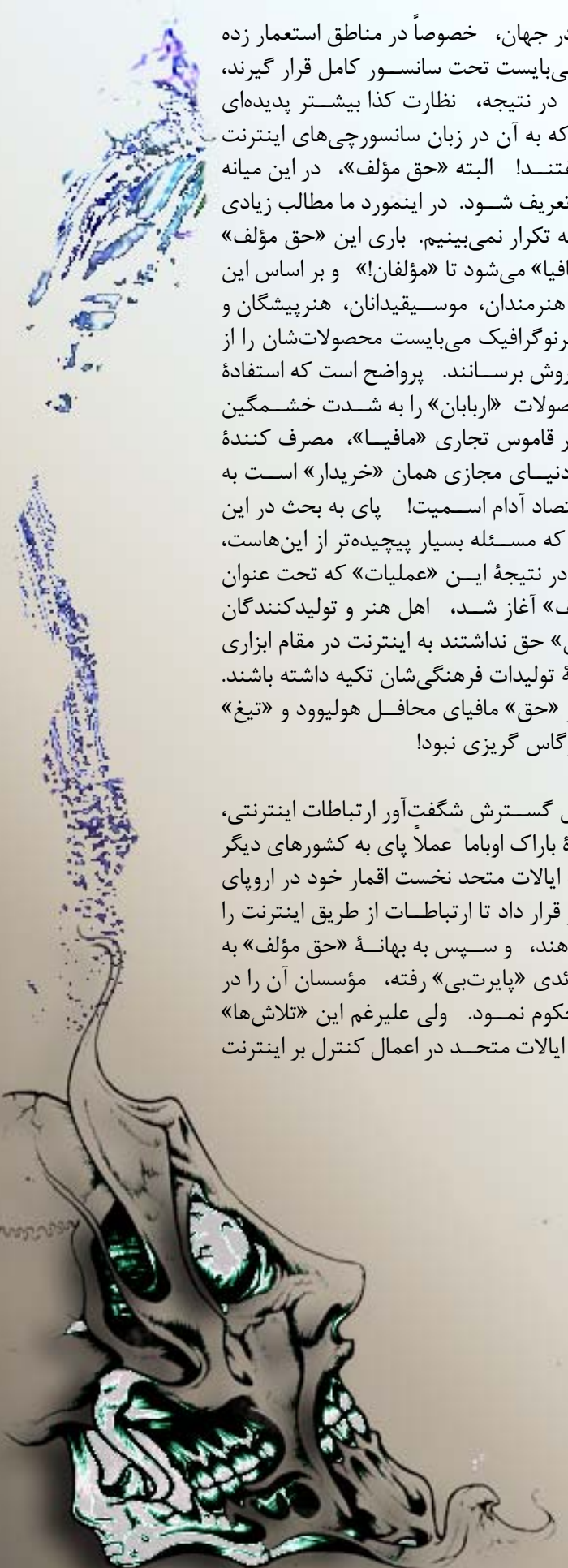
حال که به سانسور رسیدیم، نگاهی داشته باشیم به آنچه «اینترنت ملی» نام گرفته، و گویا قرار است طی سال‌های آینده در ایران ارتباطات دیجیتالی را در چارچوب تبلیغات حکومت اسلامی «رصد» و ممیزی کند. اولاً این «اینترنت ملی» آنقدرها که عنوان می‌شود «ملی» نیست؛ نوعی «ملی کردن» خواهد بود به شیوه مصدق‌السلطنه. با این وجود، توضیح مختصری در این مورد لازم می‌آید، چرا که در حال حاضر جهانیان و در میان آنان ایرانیان همگی از «اینترنت آمریکا» استفاده می‌کنند!

ایالات متحد از نظر چاپ، نشر و تولید محصولات هفتگانه هنر، اعم از قلمی و سینمایی یکی از بازترین و آزادترین جوامع تاریخ بشری به شمار می‌آید. «آزادی بیان» موجود در ایالات متحد در هیچیک از کشورهای جهان هم‌تا نداشته و ندارد، و شاید آمریکا در این عرصه همواره بی‌رقیب بماند. به عبارت دیگر، این «آزادی بیان» به صورت برنامه‌ریزی شده قابلیت «بازتولید» ندارد، پدیده‌ای است اتفاقی و استثنائی! و به احتمال زیاد در عملکرد ساختارهای ویژه اقتصادی، قومی و دیگر بردارهای برآمده از «جغرافیای سیاسی» و اجتماعی ویژه این کشور ریشه دارد. در نخستین سال‌های اوج‌گیری ارتباطات دیجیتال، متخصصین در آمریکا بحق به خود می‌بالیدند که میراث «آزادی بیان» موجود در ایالات متحد را از طریق اینترنت در اختیار جهانیان خواهند گذاشت. به صراحت بگوئیم، گزافه هم نمی‌گفتند. جهان هیچگاه چنین آزادی بیانی تجربه نکرده بود. ولی اگر تصاحب فضای مجازی با پیش‌فرض‌های فرهنگی، ارزشی و سیاسی، و نهایت امر «گوشی» از سوی ایالات متحد، یک برد استراتژیک بی‌قید و شرط و بی‌سابقه به شمار می‌رفت، گسترش «آزادی بیان» به شیوه آمریکائی می‌توانست منافع بسیاری از محافل، خصوصاً همان آمریکائی‌ها را مخدوش نماید. به عبارت ساده‌تر، به قول زنده‌یاد پروفیسور «هاوارد زین»، «گسترش آزادی بیان، الزاماً به حمایت از مواضع دولت ایالات متحد منجر نخواهد شد!» و دیدیم که نشد.

و به همین دلیل بود که اعمال نظارت بر ارتباطات دیجیتال از همان روزها در دستور کار برخی محافل آمریکائی قرار گرفت.

ولی رشد اینترنت در جهان، خصوصاً در مناطق استعمار زده و چپاول شده که می‌بایست تحت سانسور کامل قرار گیرند، آنقدرها جدی نبود. در نتیجه، نظارت کذا بیشتر پدیده‌ای را هدف قرار می‌داد که به آن در زبان سانسورچی‌های اینترنت «حق مؤلف» می‌گفتند! البته «حق مؤلف»، در این میانه می‌باید به درستی تعریف شود. در اینمورد ما مطالب زیادی نوشته‌ایم و نیازی به تکرار نمی‌بینیم. باری این «حق مؤلف» بیشتر شامل حق «مافیا» می‌شود تا «مؤلفان!» و بر اساس این به اصطلاح «حق»، هنرمندان، موسیقیدانان، هنرپیشگان و حتی «ستاره‌های» پرنوگرافیک می‌بایست محصولاتشان را از طریق «اربابان» به فروش برسانند. پرواضح است که استفاده رایگان از این محصولات «اربابان» را به شدت خشمگین می‌کرد، چرا که در قاموس تجاری «مافیا»، مصرف‌کننده این محصولات در دنیای مجازی همان «خریدار» است به مفهوم کلاسیک اقتصاد آدام اسمیت! پای به بحث در این باب نمی‌گذاریم چرا که مسئله بسیار پیچیده‌تر از این‌هاست، ولی یادآور شویم، در نتیجه این «عملیات» که تحت عنوان «حمایت از حق مؤلف» آغاز شد، اهل هنر و تولیدکنندگان محصولات «دیجیتال» حق نداشتند به اینترنت در مقام ابزاری «مستقل» جهت ارائه تولیدات فرهنگی‌شان تکیه داشته باشند. خلاصه بگوئیم، از «حق» مافیای محافل هولیوود و «تیغ» قمارخانه‌داران لاس‌وگاس گریزی نبود!

با این وجود، به دلیل گسترش شگفت‌آور ارتباطات اینترنتی، «حق مؤلف» در دوره باراک اوباما عملاً پای به کشورهای دیگر نیز گذاشت. دولت ایالات متحد نخست اقرار خود در اروپای غربی را تحت فشار قرار داد تا ارتباطات از طریق اینترنت را تحت کنترل قرار دهند، و سپس به بهانه «حق مؤلف» به سراغ سایت سوئدی «پایرت‌بی» رفته، مؤسسان آن را در دادگاه محاکمه و محکوم نمود. ولی علیرغم این «تلاش‌ها» طی سال‌های اخیر ایالات متحد در اعمال کنترل بر اینترنت



موفقیت چندانی به دست نیاورد، چرا که روسیه، با پناه دادن به «سرورهای» فوق قدرتمند در مناطق نفوذاش، در برابر چپاول مالی ایالات متحد قد علم می‌کرد؛ روسیه نیز «حق» خودش را به این وسیله می‌خواست!

در این گیرودار بود که سروصدای «اینترنت ملی» نیز در ایران به آسمان رفت. البته این اینترنت کاری با «حق مؤلف» ندارد، «حق استعمارگران» را می‌طلبد. همان‌ها که در چارچوب منافع انسان‌ستیزشان به جامعه‌ای تک‌ساحتی، یک‌دست و سانسور شده احتیاج دارند. امروز اگر اینترنت ایران از طریق آنگلو ساکسون‌ها و در چارچوب نیازها و منافع اینان «ممیزی» می‌شود، در راستای طرح «اینترنت ملی»، گویا جناح رو به قدرت ولادیمیر پوتین نیز قرار است منافع‌اش را بر دوش ملت ایران «بهینه» فرماید. چرا که نخست‌وزیر روسیه در یکی از مصاحبه‌های اخیرشان، رسماً از «حق مؤلف» کذا حمایت به عمل آوردند، هر چند شبکه‌های خبری در انعکاس این موضع «انقلابی» خست زیادی از خود به خرج دادند. خلاصه کلام، پوتین با همین جمله پای به بازی‌ای گذاشت که امروز به قطع خدمات «مگاآپلود» و بسیاری از سایت‌های میزبان فایل‌ها انجامیده و مشکل می‌توان ابعاد واقعی آن را تخمین زد. می‌بینیم که پروژه «اینترنت ملی» صرفاً به حکومت اسلامی و مسائل مبتلا به این حاکمیت مربوط نمی‌شود. پیشتر از این‌ها، اعمال کنترل بر ارتباطات اینترنتی در دستور کار دولت‌های جهان قرار گرفته بود، و «اینترنت ملی» آخوندها فقط قسمت عیان کوه‌یخ است، و به قولی، «سرگنده» هنوز زیر لحاف مانده.

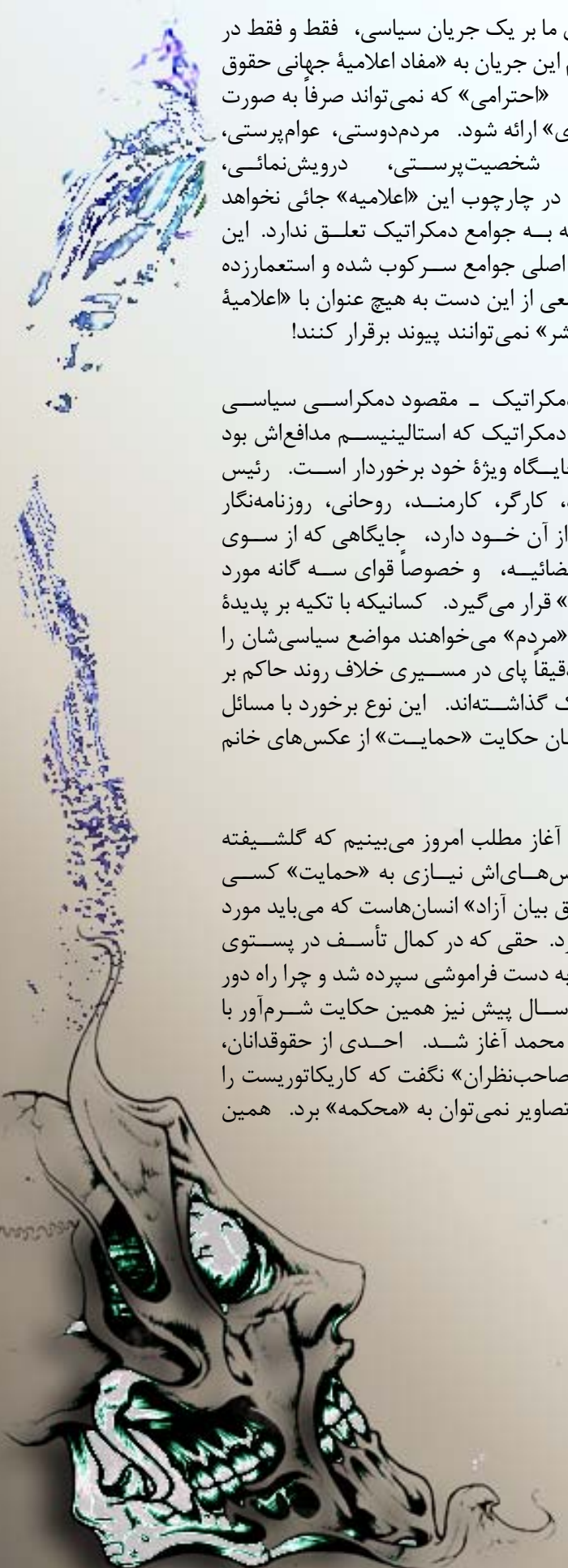
با این وجود نمی‌باید به شکست فضای مجازی در برابر سوداگران سنتی سرمایه‌سالاری از هم اکنون «اذعان» داشت، چرا که مقاومت در برابر این پدیده بسیار گسترده و وسیع است. بازیگران و کاربران‌اش متعدّداند، فناوری‌ها عملاً از شمار بیرون، و پروژه «اینترنت ملی» آخوندها نیز آنقدرها که بعضی‌ها می‌پندارند نه آس دهان‌سوزی است و نه فکری «بکر». ولی کسانی که معتقدند ایالات متحد از «آزادی بیان» در کشورهای استعمارزده حمایت می‌کند، جهت‌آگاهی از واقعیات، بهتر است بجای باز تولید تبلیغات یانکی‌ها، به شرایط «آزادی بیان» در اینترنت عربستان، کویت، امارات و قطر و عراق و افغانستان نظری بیاندازند تا تصویر واقع‌گرایانه‌تری از نیت اصلی کاخ سفید در دست داشته باشند.

در پایان مطلب امروز، مواضع‌مان را در ارتباط با اظهارات رضا پهلوی مورد «بازبینی» قرار می‌دهیم، چرا که برخی از خوانندگان اشکالات «جدی» در مطالب ما دیده بودند. در همینجا بگوئیم، ملاک

ارزش‌گذاری‌های ما بر یک جریان سیاسی، فقط و فقط در چارچوب احترام این جریان به «مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر» است؛ «احترامی» که نمی‌تواند صرفاً به صورت زبانی و «سرسری» ارائه شود. مردم‌دوستی، عوام‌پرستی، غوغاسالاری، شخصیت‌پرستی، درویش‌نمائی، دین‌فروشی و ... در چارچوب این «اعلامیه» جایی نخواهد داشت، چرا که به جوامع دمکراتیک تعلق ندارد. این پدیده‌ها ویژگی اصلی جوامع سرکوب شده و استعمارزده است، و جوامعی از این دست به هیچ عنوان با «اعلامیه جهانی حقوق بشر» نمی‌توانند پیوند برقرار کنند!

در یک جامعه دمکراتیک - مقصود دمکراسی سیاسی است، نه آن دمکراتیک که استالینیسیم مدافع‌اش بود - هر فرد از جایگاه ویژه خود برخوردار است. رئیس دولت، پادشاه، کارگر، کارمند، روحانی، روزنامه‌نگار و ... جایگاهی از آن خود دارد، جایگاهی که از سوی ضابطین قوه قضائیه، و خصوصاً قوای سه‌گانه مورد حمایت «قانونی» قرار می‌گیرد. کسانی که با تکیه بر پدیده موهومی به نام «مردم» می‌خواهند مواضع سیاسی‌شان را توجیه کنند، دقیقاً پای در مسیری خلاف روند حاکم بر جامعه دمکراتیک گذاشته‌اند. این نوع برخورد با مسائل اجتماعی همان حکایت «حمایت» از عکس‌های خانم فراهانی است.

با بازگشتی به آغاز مطلب امروز می‌بینیم که گلشیفته فراهانی و عکس‌های‌اش نیازی به «حمایت» کسی ندارد، این «حق بیان آزاد» انسان‌هاست که می‌باید مورد حمایت قرار گیرد. حقی که در کمال تأسف در پستوی «باباشمل‌ها» به دست فراموشی سپرده شد و چرا راه دور برویم؟ چند سال پیش نیز همین حکایت شرم‌آور با کاریکاتورهای محمد آغاز شد. احدی از حقوقدانان، نویسندگان و «صاحب‌نظران» نگفت که کاریکاتورپرست را به دلیل رسم تصاویر نمی‌توان به «محکمه» برد. همین



باباشمل‌ها نشستند و به قول خودشان سبک‌سنگین و سین‌جیم کردند، و به این نتیجه رسیدند که رسم این کاریکاتور «کار درستی نبوده آقا!» به این «لات‌بازی» نمی‌گویند حمایت از «آزادی بیان»؛ آخوندی که فتوی قتل کاریکاتوریست را می‌دهد از این جماعت «انسجام» فکری‌اش بیشتر است. یا مدافع «آزادی بیان» هستید یا مخالف آن؛ «آزادی بیان» نیک و بد ندارد! لطفاً موضع‌تان را مشخص فرمائید.

ما هم به رضا پهلوی جز این نگفتمیم. سخن ما این بود که ایشان پس از سه دهه با همان موضع‌گیری‌هایی که خمینی در باره سیاست کشور می‌کرد، نمی‌توانند از دربار و سلطنت و آنچه «حقوق بشر» می‌خوانند سر به در آورند. رضا پهلوی یا حامی یک حکومت قانونی است، در اینصورت نقش پادشاه را به عنوان هماهنگ‌کننده روحانیت‌های مسلمان، مسیحی و ... و اشرافیت و بازماندگان فئودالیسم کشور می‌پذیرد، و اینان را از دخالت در سیاست منع می‌کند. در اینصورت حکومت را در چارچوبی قانونی به دولتی سکولار و منتخب ملت ایران واگذار خواهد کرد. ولی اگر ایشان دوست دارند به عنوان «پیشوا» مورد حمایت «مردم» قرار گیرند، و از آنجا که فعلاً مدروز چنین ایجاب می‌کند، همزمان به اصطلاح «سکولار» هم باشند مسئله فرق می‌کند. خدمت‌شان بگوئیم، پادشاه نمی‌تواند «سکولار» باشد، چرا که «سلطنت و دبیعه‌ای است الهی»، و ودیعه‌ی الهی را به دست سکولار نمی‌سپارند.

متأسفانه در همین راستا می‌باید با جماعت باباشمل‌های چپ‌نما نیز برخورد کنیم. همان‌ها که می‌پندارند «انقلاب اسلامی» و رخدادهایی که به کودتای ۲۲ بهمن ۵۷ انجامید فی‌نفسه یک حرکت تاریخی و سرنوشت‌ساز بوده، و سخن گفتن از سلطنت یک خیانت بزرگ به آرمان‌های ملت ایران است! به اینان توصیه می‌کنیم، بهتر است بجای چپ‌نمائی عمامه‌های‌شان را از سربینه در آورده، به دور کله‌شان بیچند. این نوع «مخالفت» با بازگشت سلطنت فقط و فقط حمایت از دکتربینی است که حکومت اسلامی را به حکومت «مطلوب» مردم تبدیل کرده. نمی‌توان صرفاً با تکیه بر اینکه ناصرالدین شاه «خوب» بود یا «بد»، و یا اینکه بر

پایه توهمات شما و «رفقا» روز ۲۲ بهمن ۵۷ «مردم» انقلاب کرده‌اند موضع‌گیری سیاسی کرد. دوران این «کلیشه‌های» بازاری به سر آمده. یا در کنار حرکت دمکرات‌ها قرار می‌گیرید، یا دیر یا زود مجبور خواهید شد علناً به آغوش جمکرانی‌ها بخیزید.

کسانیکه تا همین دیروز پشکل بوگندوی میرحسین موسوی را زیر زبان‌شان گذاشته «به‌به و چه‌چه» می‌کردند، در عمل به اثبات رسانده‌اند که شناخت درستی از روند مسائل کشور ندارند. خلاصه می‌کنیم، رفقا! در موضعی نیستید که با عشوه‌های شتری و «طننازی‌های» بازاری به حرکت‌های سیاسی آینده ایران «خط» بدهید. هر چند، در کمال تأسف این نخستین بار نیست که «چپ‌نمائی» وطنی نهایت امر به «راست‌گرایی» نوکرمنشانه در خدمت اجنبی منجر شده. در تاریخ معاصر ایران کم نبودند احزاب و گروه‌ها و به ویژه «چریک‌هایی» که صریحاً در این مسیر گام برداشتند. امیدواریم این «نمونه‌ها» هر روز کم و کم‌تر شود.

خلاصه کلام، شاید به دلیل همین مسائل «بی‌ارزش» باشد که ما هم کمتر می‌نویسیم؛ کمتر می‌نویسیم تا خودمان کمتر به یاد آوریم که بر سر ملت ایران چه آمد و ... و در کمال تأسف اگر خوش رقصی این «باباشمل‌ها» ادامه یابد، چه‌ها می‌تواند بار دیگر بر سر ملت ایران بیاید.

